

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث در تنبیهات علم اجمالی و قاعده احتیاط، مربوط شد به بحث ملاقی احد اطراف که آیا وجوب اجتناب دارد یا نه؟ عرض کردیم مرحوم استاد فرمودند که وجوب اجتناب به اصطلاح ندارد و نکته را این قرار دادند که در باب ملاقات آن که سبب نجاست ملاقی است، سرایت است. سرایت نجاست از ملاقا به ملاقی. این شیء به آن سرایت می کند. و این سرایت شرطش این است که آن طرف نجس باشد و ملاقات هم منجس شده باشد. این موضوعش تام است، موضوع تامش این است. و ما اگر چه به ملاقا حکم نجاست می کنیم اما نمی دانیم ملاقات با نجس واقع شده یا نه. یا مثلاً به حسب مثلاً مراد ایشان ما حکم به نجاست می کنیم نه اینکه می دانیم آن نجس است واقعا.

پس نکته فنی در نظرایشان این است. نکته فنی که از راه این مسئله را از راه مسئله فقهی و آن هم درباره حقیقت ملاقات و اینکه ملاقات چطوری موجب تنجیس می شود؟

این نکته ای بود که در کلمات ایشان بود. عرض کردیم ایشان خود این مبنا را اول مناسب بود توضیح می دادند، بعد وارد تحقیق می شدند. در مقابل، کسانی که گفتند از ملاقی باید اجتناب کرد، حرفشان این است که ملاقات سبب یعنی اگر شیئی متنجس شد، این عین همان نجس می شود. پس در حقیقت ملاقات با این نجس است. یعنی به اصطلاح تنجس سبب توسعه نجس می شود. نجس بر آن صدق می کند. پس اگر بولی به لباس ما رسید و بعد هم حتی لباس خشک شد و آثاری از بول به هیچ جهت نبود، خود لباس به منزله بول است. نه لباسی است که ملاقی بول است. لباس بول است. این یک تصویری است.

پس بنابراین اگر ملاقاتی کرد لباس با دست تر، کأنما دست با بول ملاقات کرده. دست تر با بول موجب انتقال نجاست می شود.

پس یک تصور آن است که ایشان فرمودند. یک تصور این است. لکن این تصور را ایشان به عنوان وجه اول قرار دادند. وجه اول برای کسانی که می گویند ملاقات تأثیرگذار است. یعنی باید ایشان این جور می فرمودند ما در باب ملاقی و اینکه چطور متنجس، نجس می شود، دو احتمال هست؛ یکی سرایت است، یکی احتمال توسعه عین نجس است. اگر سرایت باشد، این سرایت مراد از نجس باشد و ما نمی دانیم ملاقا نجس است یا نه، نمی دانیم این ظرف، ممکن است ظرف دیگر نجس باشد. پس موضوع محقق نشده است برای سرایت.

اگر توسعه باشد چرا، اگر بگوییم نه، این ظرف بعد از آن که یک قطره خون در آن افتاد، این ظرف خون است. پس لباس شما با خون ملاقات کرد خب نجس می شود. اگر ما این را قبول بکنیم این مبنا را که یعنی یا این خون است یا آن خون است. و با خون ملاقات کرده و مثلا حکم به نجاستش بکنیم.

عرض کردم من انشاء الله بعد توضیح می دهم. من فقط برای اینکه یک مقداری مطلب روشن تر بشود، فقط این را عرض می کنم که در باب این تنجس، احتمالاتی که هست دو تایش که ایشان نقل فرموده. یک احتمال دیگری هم هست و آن احتمال اینکه حکم به نجاست اصلا تعبدی باشد. تابع سرایت هم نیست. شما باید مراد تعبد بگذارید. مثلا دست تر، دست تر به یک جایی که بول است، خشک هم شده باشد، به بول یا لباس است که با بول ملاقات کرد، حکم کرده که از این لباس باید اجتناب بکنیم. مثلا دو بار بشویم. یک جا گفته با خون یک بار بشویم.

اصلا در باب تنجس ما صرفا مسئله به اصطلاح تعبد صرف است. اگر تعبد صرف شد این دیگر راحت تر است برای ما نحن فیه. این مبنای اول. طبعا مرحوم استاد این مبنا را ذکر نکردند.

من برای توسعه ذهن نقل می کنم. بعدا در مرحله نهایی عرض می کنم. ما بیاییم بگوییم تعبد؛ حالا نکات فقهی اش جای خودش. فقط قائل بشویم به تعبد. و اصولا جاهایی که شارع می گوید بشور، تعبد است. جاهایی که می گوید نشور تعبد است؛ پاک می شود تعبد است. این غیر از تعبد چیزی نیست. نمی توانیم آن را قیاس بکنیم فرض کنید به نجاست های ظاهری. فرض کنید لباس آدم گلی می شود. این گلی شدن لباس به این است که مقداری از گل به لباس آدم بچسبد. این را ما در باب نجاسات نمی دانیم. دست ما خورد به فرض کنید به بول، هیچ آثاری هم در دست نیست، یا یک قطره کوچک خون افتاد داخل یک ظرف آب و کمتر از کر، فرض کنید یک لیوان، هیچ آثاری هم نیست، این شارع تعبد آن کرده به نجاست، و الا سرائتی نیست، هیچی سرائت نکرده نه اینکه حالا چیزی سرائت کند، یا توسعه علمی باشد یا هیچ کدامش، تعبد صرف است.

اگر تعبد صرف شد، برای ما نحن فیه خیلی راحت تر است. چون ما دیگر تعبدی به ملاقی این ظرف نداریم. علم اجمالی ما تأثیر می کند، خود آن اثر تأثیر می کند، یعنی باید تعبد بیاید که اگر لباس شما برخورد کرد با یک طرف علم اجمالی نجس می شود. نیامد دیگر احتیاج ندارد. این مبنای اول که مرحوم استاد نقل نکردند.

مبنای دوم همان سرایت است که ایشان گفتند. ایشان تعبیر کرده سرایت را علت و معلول. چون در اعتبارات علت و معلول وجه واضحی ندارد، حالا تعبیر مرحوم محقق عراقی سرایت حرکت یل به مفتاح یا حرکت یل به قلم؛ قلم را شما تحریک می کنید به خاطر حرکت یل. این سرایت اینجوری.

مرحوم استاد مبنایشان این شده؛ این مبنای دوم است.

مبنای سوم مبنای کسانی است که توسعه قائل هستند، توسعه علمی. این مبنای سوم را ایشان در ضمن وجه اول آوردند. لکن عرض کردم نکته فنی اش را اول ایشان...

آن وقت در مبنای دوم که سرایت است ایشان فقط به همین مقدار که آثار بر آن بار نمی شود، به همین مقدار اکتفا کردند. دیگر بیشتر، مرحوم محقق عراقی اضافه بر آن به اینکه واقعا در باب ملاقات یک چیزی هست، یک نوع سرائتی هست، تمسک کردند به تعابیری که در روایات وارد شده به عنوان ینجسه، نجسه. ینجسه معنایش این است که نجاست را منتقل کرد به طرف مقابل. ایشان از این راه وارد شدند. مرحوم استاد هم گفتند و لذا، عرض کردم این خوب دقت کنید که یعنی زوایای بحث و آنچه که الان ما فعلا روی نوشته بیشتر داریم کار می کنیم نه خود علم. زوایای بحث هم در عین حال باید روشن بشود.

یکی از وجوه مهمی که حالا غیر از ارتکازات عرفی، مرحوم محقق عراقی به آن معتقد است، تعابیری است که در آن ینجسه آمده، نجسه آمده. که در این ینجس یعنی این نجاست را منتقل کرد بر اثر ملاقات. این معلوم می شود یک نوع انتقالی هست؛ یک سرائتی هست والا چرا می گوید ینجسه.

البته خب این مطلبی که ایشان فرمودند اجمالا چون بعد هم عرض می کنیم اجمالا بد نیست. لکن چون در لغت عرب در باب تفعیل برای حکم هم آمده. این طور نیست که حتما برای انتقال باشد. مثلا چون ما در لغت عرف داریم کفره ای نسبه الی الکفر؛ ینجسه یعنی یوجب الحکم بنجاسته؛ این هم احتمال دارد. البته احتمال اظهر همان است که ایشان فرموده. لکن این احتمال هم هست. به هر حال این هم وجه دوم.

وجه سوم هم همان بود که در کلمات استاد گذشت و عمده اش تمسک کرده بودند از نظر عقلی به آن روایت به اصطلاح جابر بن یزید جعفی. البته ما دیروز روایت را خواندیم و یک توضیحی عرض کردیم. انصافا حصول وثوق به این روایت سندا و متنا مشکل است الان.

حتی ما نمی دانیم احتمال دادیم که قر و قاطی شده باشد اصلا مسئله این سند مال این بحث نباشد. خالی از ابهام نیست یا به هر حال شاذ است. حالا فرض کنید در غیر کتب اربعه هم شبیه این سند که نضر بن سوید باشد از عمر بن شمر جعفری.

به هر حال آن هم چون خود مرحوم برقی پدر هم لا یخفی عن ضعف فی الحدیث، کان ضعیفا فی الحدیث؛ یک مشکلی دارد. به هر حال آن سند غیر از اشکال در عمر بن شمر جعفری، خود آن سند مشکل دارد و اصولا مرحوم نجاشی عرض کردم چند بار راجع به جابر خوشبین نیست، خوش عقیده نیست. حتی نوشته لقی جعفر و ابا عبدالله. این لقی معنایش این است که اینها را دیده. حدیث را نقل کرده زدند ابو جعفر، و خیلی هم حدیث زدند ابو جعفر. نمی دانم چرا مرحوم نجاشی این تعبیر را به کار برده. هنوز هم نفهمیدم.

به هر حال بعد هم اشکال بزرگ مرحوم نجاشی این بوده که روات در کتب و روایات ایشان، یعنی می گوید آن کسانی که از ایشان نقل کردند، آنها ضعیف هستند. اشکال نجاشی به روات ایشان است. که یکی را هم اسم می برند، همین عمر بن شمر است. همان عمر بن شمري که اینجا هست ایشان اسم می برد.

به هر حال ما هم باید یک توجیهی برای روایت باشد که در حوزه های ما متعارف است. یک چیزی را قبول نمی کنند بعد توجیهش هم نمی کنند. ما اصولا این کار را قبول نداریم. دیروز از باب ضیق ۱۱:۱۴ چون من روش خودم را همیشه مقید هستم.

وقتی یک چیزی را قبول نداریم توجیه معنا ندارد. توجیه بی ربط است.

علی ای حال به ذهن ما می آید، این در حوزه های ما متعارف است حدیث را قبول نمی کنند، می گویند ضعیف است؛ و بعد توجیه هم می کنند. آدم یک کلامی را که غیر صحیح است، داعی به توجیهش ندارد.

علی ای حال کیف ما کان این مسئله ای بود که در اینجا اتفاق افتاده. و عرض کردیم ما هم دیروز یک مطلبی را گفتیم نه اینکه حالا از باب اینکه متعارف در حوزه است و الا اصولا من اهل سلوک این طریق نیستم. بنده این طریق را، ما خب یک چیز ضعیفی است قبول نداریم، مصدر واضح نیست ابهام دارد، متنش ابهام دارد، و این را نمی توانیم ما الان بخواهیم توجیهی بکنیم، معنایی بکنیم. بله، حالا فرض کنید کلامی باشد مال امام (ع) نباشد اینها احتمال دارد مثلا این جور معنا کرد. به هر حال آن توجیهی هم عرض کردیم از باب تعارف در حوزه بود.

پس این را حقیقت معنای تنجیس بود. لکن مرحوم استاد به عنوان وجه اول برای کسانی که...

بعد نوشتند الوجه الثانی انه بعد العلم بالملاقاة يحدث علم الاجمالی الآخر؛ این هم صناعی است. این وجه، وجه صناعی است. آن وجه قبلی فقهی بود، این بحث اصولی است. اگر که لباس شما با یکی از این دو ظرف ملاقات کرد، یک علم اجمالی دیگر پیدا می شود غیر از علم اجمالی اول. علم اجمالی اول یکی از این دو ظرف نجس است. اگر ملاقات شد یک علم اجمالی جدید می آید. علم اجمالی این است که این لباس با آن ظرف یک طرف؛ آن ظرف دیگر یک طرف. یکی نجس است. و این علم اجمالی دوم هم منجز است. این خلاصه اش است.

بله، این طور می شود، بوجود نجس بین الملاقى و طرف الآخر؛ آنطرف. و هذا العلم الاجمالی، البته ایشان ملاقی را طرف گرفته، لکن می شود به این معنا بگوئیم، البته چون بعد آقای خویی از این راه جواب می دهد، از این راه. بین ملاقی و طرف، و بین ملاقی و این ظرفی که به آن برخورد کرده و طرف.

مما لا مجال لانكاره بعد فرض الملازمة بين نجاسة الشيء و نجاسة ملاقيه؛ این فرض ملازمه باز فقهی است. هی نکات فنی را من در عبارت می گویم؛ چون اگر ما مثلاً آمدیم گفتیم نجاست ملاقی تعبدی است، دیگر ملازمه نیست. هر جا شارع گفت نجس است می گوئیم نجس است؛ گفت نجس نیست، نیست. دقت کردید؟ این بعد فرض الملازمة بين نجاسة الشيء و نجاسة الملاقی واقعا، این از استفاده از فقه می شود. این فقهی است.

و من ثم لو فرض، دلیل بر اینکه این علم اجمالی جدید می آید، این علم اجمالی اینطوری است. اگر شما دو تا از این ظرف ها بود، یکی نجس بود، لباستان به یکی خورد، به یکی تماس پیدا کرد، حالا بعد از اینکه لباستان به یکی تماس پیدا کرد، این ظرفی که لباس با آن تماس پیدا کرده، آبی که توش بوده و لباس با آن تماس پیدا کرده، این یکی برداشت ریختش، شکاندن، خب این علم اجمالی مفروض است، می گوئید یا این لباس نجس است یا آن ظرفی که باقی مانده.

لو فرض انعدام الملاقی، آن ظرفی که با آن ملاقات پیدا کرده، كان العلم بالنجاسة المرددة بين الملاقی و الطرف الآخر موجودا، این علم اجمالی هنوز موجود است. و هذا العلم الاجمالی الحادث بعد العلم بالملاقاة يقتضى الاجتناب عن الملاقی و الطرف الآخر تحصيلاً للموافقة القطعية. نعم لو فرضت الملاقات؛ بله اگر دو تا ظرف بود، یکی ازین رفت، بعد لباس با یکی ملاقات کرد، اینجا علم اجمالی درست نمی شود. چون همان مورد واحد است برداشته با ملاقات توسعه پیدا کرده فرض کنید.

بعد انعدام لم یکن العلم الثانی موثرا فی التنجیز؛ اصلا علمی نیست، علم ثانی نکته‌ای نیست. تعجب می‌کنم از ایشان چون یک طرف باقی مانده.

لعدم کونه علما بالتکلیف الفعلی علی کل تقدیر الموجب لتساقت الاصول فی الاطراف؛ روی مبنای خودشان.

و اجاب شیخنا الانصاری عن هذا الوجه من الاستدلال بان العلم الثانی لا یمنع من جریان الاصل فی الملاقی، لان جریان الاصل فی الملاقی؛ این همان یعنی این جواب هم یک جواب اصولی است. همیشه خوب دقت بکنید مسئله گاهی اصولی است گاهی فقهی است، گاهی لغوی است، گاهی ادبی است، نکات مختلف دارد. این جواب هم جواب اصولی است. خلاصه این جواب این است که مرحوم شیخ قدس الله نفسه فرمودند شما وقتی که لباستان برخورد کرد با این یک ظرف، می‌گویید یک علم اجمالی تازه‌ای پیدا شد بین لباس و آن ظرف دیگر. خب مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید این علم اجمالی از کجا پیدا شده که یا لباستان نجس است یا آن ظرف دیگر. به خاطر اینکه لباستان با آن ظرف ملاقات کرده. با آن ظرف دست راستی ملاقات کرده. چون ملاقات کرده، می‌گویید احتمال نجاست هست. حالا پس علم اجمالی داریم که یا لباس نجس شده یا ظرف دست چپی. این و العلم الاجمالی. خب علم شما به این که ظرف دست راستی نجس است، مسبب است از علم شما به خود ظرف دست راستی. اینجا بحث به قول آقایان سببی و مسببی است. یعنی اگر لباستان نجس است به خاطر ظرف دست راستی. از آن طرف هم ظرف دست راستی در آن اصل جاری نمی‌شود اصاله الطهاره؛ چون معارض بود به ظرف دست چپی. پس آن دو تا اصل جاری نشدند، وقتی اصل جاری نشد، آن وقت در این مسبب که لباس است بلامعارض است. این دو تا در یک رتبه... یعنی اصطلاحی است که من کرارا عرض کردم.

این ابتدائا بین اصحاب شروع شد لکن تقریبا از زمان شیخ در حوزه‌های ما دیگر رسمی جا افتاد. خلاصه آن بحث این است که اصول هم رتبه بندی دارند. اصول هم در یک رتبه واحد نیستند. چون اصول رتبه بندی دارند، هر اصلی را در رتبه خودش باید حساب بکنیم. مثلا شما می‌دانید که یا ظرف دست راستی نجس است یا دست چپی. بسیار خب. اصولی که دارید اصاله الطهاره یا استصحاب طهارت است. اینجا جاری نمی‌شوند چون شما علم دارید. به قول ایشان ترجیح بلا مرجح می‌آید با عمل تنافی دارد. حالا این دو تا جاری نمی‌شوند. مرحوم شیخ این جور تصویر می‌کنند؛ اگر یک لباسی با دست راستی ملاقات کرد. یک علم اجمالی تازه می‌آید بین لباس و آن دست چپی. این نکته فنی این است که صحیح است این علم می‌آید، لکن این علم در حقیقت این جوری است؛ یا لباس نجس است یا ظرف دست چپی. لکن چرا لباس نجس است؟ یعنی اصاله الطهاره چرا در لباس جاری نمی‌شود؟ می‌گوید معارض با اصاله الطهاره در ظرف

دست چپی است. خیلی خب. لكن اصالة الطهارة در لباس منشأش اصالة الطهارة در همان ظرف دست راستی است. یعنی به عبارت دیگر اصلی که در لباس جاری می شود با اصلی که در آن ظرف دیگر جاری می شود در رتبه واحده نیستند. این خلاصه بحث. این دو تا اصل در یک رتبه نیستند. روشن شد؟

چون لباس مسبب از این ظرف دست راستی است. این لباس را با ظرف دست چپی نبینید. اینها رتبه شان یکی نیست، دو تا رتبه هستند. لباس مسبب از ظرف دست راستی است. چون مسبب است، این در رتبه آن ظرف دیگر نیست. آن که در رتبه ظرف دیگر است، مال همان ظرف دست چپی است. این دو تا معارضه به تعارض ساقط می شوند. بعد از اینکه ساقط شدند اصالة الطهارة در لباس اشکال ندارد. یا استصحاب طهارت دیگر معارض ندارد. معلوم شد سر تعارض چه بود؟ سر تعارض را به این برداشت که بین لباس و دست چپی رتبه واحد نیست، تعارض نیست. چون در یک رتبه نیستند. ظرف دست چپی با ظرف دست راستی در یک رتبه هستند. لباس در طول ظرف دست راستی است، در عرضش نیست. چون لباس اگر نجس باشد، مستند است به نجاست به اصطلاح ظرف دست راستی.

لان جریان الاصل فی الملاقی انما هو فی طول جریان الاصل فی الملاقی لكون الشک فی الملاقی ناشئا من الشک فی الملاقی، فیکون الاصل الجاری فی الملاقی اصلا جاریا فی الشک السببی؛ این را عرض کردم مرحوم شیخ آن نکته فنی اش را اختلاف رتبه در اصول قرار دادند.

عرض می کنم وقتی می گویم مرحوم شیخ یعنی از زمان ایشان دیگر در حوزه های ما خیلی رسمی شد. نه اینکه حالا قبل از ایشان نبود. خیلی دیگر جا افتاد. تقریبا اجرای اصول بلکه امارات و علم تقریبا یک حالت فرمول ماندنی پیدا کرد، اصطلاح خودشان، یک حالت فرمولی به آن داده شد. مثلا بنایشان به این شد که ما در احکام اولاً علم اگر علم پیدا نشد اماره معتبر، اگر اماره معتبر پیدا شد اصل موضوعی، اصل محرز، اگر اصل محرز پیدا نشد اصل غیر محرز. یک حالت فرمولی پیدا کرده و هر کدام جای خودش را دارد. ترتیش این جواری است. اصلا مهم نیست استصحاب.

اگر در موردی اماره هم پیدا نکردیم بر می گردیم به استصحاب؛ مثل همین مثال معروف لو ضالت تغیر من قبل نفسه؛ آبی بوده پنج تا کر بوده لكن خون ریخته شده قرمز شده؛ بعد قرمزی رفت سفید شد، کر هم هست. آیا این پاک می شود یا نه؟ می گویند خب استصحاب می کنیم. استصحاب نجس است. که البته استصحاب بقاء نجاست را به نحو شبهه حکمیه که لو ضالت تغیر من قبل نفسه یحکم ببقاء نجاسة.

.....
علی ای حال کیف ما کان یک نوع ترتیبی بعد ترتیب بین خود اصول، اصل سببی اصل مسببی؛ یک ترتیبی را یک فرمولی را به اصطلاح ماها درست کردند.

پس خلاصه اش این است؛ شما نمی توانید علم اجمالی بین لباس و آن ظرف دست چپی قرار بدهید. خلاصه اش این است. می گوید علم اجمالی جدیدی می آید، یا لباس یا ظرف؛ نه، چون در باب لباس منشأش آن ظرف دست راستی است. آن وقت قبلی چون سببی است، در رتبه سببی مقدم است. اصالة الطهارة در دست راستی با اصالة الطهارة دست چپی تعارض پیدا می کنند تساقط پیدا می کنند.

آن وقت نوبت می رسد به جناب لباس؛ لباس هم اصل معارض ندارد. جاری می شود اصالة الطهارة جاری می شود.

فيكون الاصل الجارى فى الملاقى اصلا جاريا فى الشك السببى و الاصل الجارى فى الملاقى اصلا جاريا فى الشك المسببى. و من الظاهر ان الاصل السببى حاكم على الاصل المسببى. فعلى تقدير جريان الاصل فى الملاقى لا تصل التوبة الى جريان الاصل فى الملاقى. و بعد سقوط الاصل فى الملاقى لاجل المعارضه بينه و بين الاصل فى الطرف الاخر، حالا شما به جای ملاقا و طرف آخر همان مثال بنده را می نویسید. ملاقی را می نویسید ظرف دست راستی، طرف را هم بنویسید ظرف دست چپی. ملاقی را هم بگذارید ثوب لباس که دیگر روشن بشود.

آیا اصالة الطهارة در لباس با اصالة الطهارة ظرف دست چپی معارض هستند تا تساقط بشود؟ ایشان می گوید نه معارض نیست؛ چون اصل، ولو حق با اصالة الطهارة است، لکن در باب لباس مسببی است، در باب به اصطلاح طرف آخر نه خودش مستقل است. ربطی به س: اگر یکی از طرفین را ما دو قسمت کنیم، دو تا کاسه اش بکنیم، بعد بگوئیم یکی از این کاسه ها با آن یکی کاسه تعارض می کند، پس کاسه شماره دو که دو قسمت شده دیگر این حرف واقعا حرف درستی است؟ ثوب هم مثل همان است دیگر فرقی نمی کند.

ج: حالا این را چون آقای خویی هم دارند و دیگران هم گفتند در اینجا آوردند می خوانیم در عبارت.

حالا دیگر بقیه اش را خودتان بخوانید.

بعد ایشان می گوید و يتوجه الاشكال على هذا الجواب، این جوابی که ایشان به اشکال کردند، بالشبهة الحیدریه، حالا تصادفا وقت نکردم این در ذهنم هست این اصطلاح شبهه حیدریه، چیست، گفتم نگاه کنم کتابهای دیگر یادم بیاید. علی ای حال فعلا که یادم نیامد کلمه حیدریه.

و تقریرها انه كما ان جریان اصالة الطهارة فی الملاقی فی طول جریان اصالة الطهارة فی الملاقی؛ آن وقت این دو تا در طولند، كذلك جریان اصالة الحل فی الطرفين، در آن دو طرف، فی طول جریان اصالة الطهارة فیهما؛ در طرفین یعنی دست چپی و راستی.

اذ لو اجريت اصالة الطهارة و حکم بالطهارة لاتصل النوبة الى جریان اصالة الحل، فتكون اصالة الطهارة فی الملاقی و اصالة الحل فی الطرف الاخر فی مرتبة واحدة؛ یعنی ما می دانیم یا این نجس است یا آن یکی حلال است. این دو تا این جور.

لكون كليهما مسيبيا، فانا نعلم اجمالا بعد تساقط اصالة الطهارة فان هذا الملاقی نجس او ان الطرف الاخر حرام، فيقع التعارض بين اصالة الطهارة فی الملاقی که لباس باشد، و اصالة الحل در طرف الاخر و يتساقطان، فيجب الاجتناب عن الملاقی. نعم لا مانع من جریان اصالة الحل فی الملاقی بعد سقوط اصالة الطهارة فيه للمعارضه باصالة الحل فی الطرف الاخر لعدم معارض له فی هذه المرتبة.

انشاء الله بعد توضیح می دهیم که این نحوه ترتب طولی را نمی شود قبول کرد. حالا چون ایشان به عنوان جواب آوردند، بعد خودشان و الصحيح فی الجواب گفتند، این را ما هم فی ما بعد در تحقیق توضیحی خواهیم داد که همه این شبهات حل بشود.

ان يقال، ان تجيز علم الاجمالي، تجيز علم اجمالي منوط است به بطلان ترجیح بلا مرجح. دیگر ایشان چهار پنج مرتبه چهار پنج صفحه صحبت فرمودند و خلاصه کلام ایشان، خودتان را خسته نکنید. ایشان می فرمایند تجیز علم اجمالی در جایی است که اصول تعارض پیدا کنند، تساقط پیدا کنند و تعارض پیدا کنند و ساقط بشوند. اما اگر اصول در یکی جاری شد، این دیگر اینجا نیست. این را اصطلاحا یا انحلال یا انحلال حکمی می گویند.

چون ایشان این تعبیر را نیاورده من برای اینکه برای شما راحت بشود عرض می کنم. یعنی علم اجمالی وقتی تجیز دارد که انحلال نباشد. آن وقت ما اصطلاحا دو جور انحلال داریم؛ یکی انحلال حقیقی؛ انحلال حقیقی بعد از این که می دانیم یکی از این دو ظرف نجس است، بگویم ظرف دست راستی است نجس است. خب تمام می شود دیگر علم اجمالی منحل می شود. این را اصطلاحا اسمش را گذاشتند انحلال حقیقی.

یکی هم انحلال حکمی، تعبدی حکمی. مثلا من باب مثال دو تا فرض است. شما دست راستی خودش نجس بود، دست چپی نه، دست راستی نجس بود. یک قطره خون در یکی از این دو تا افتاد. اینجا می گویند علم اجمالی منحل می شود. چرا؟ چون دست راستی که واجب بود اجتناب؛ دست چپی هم شک می کنیم. اصل بر آن بلامعارض جاری می شود. اصالة الطهارة جاری نمی شود. این را اصطلاحا انحلال حکمی می گویند حالا به یک جهتی غیر از جهت علم و وجدان انحلال حکمی می گویند.

ایشان خلاصه حرفش این است که علم اجمالی وقتی منجز است که انحلال نشود. حالا ایشان تعبیرشان مختصر این جوری فرمودند.

آن وقت چند مورد را به عنوان انحلال ایشان آوردند.

فلذا فلو لم یجر الاصل فی بعض الاطراف فی نفسه لجهة من الجهات، فلا مانع من جریان الاصل فی الطرف الاخر، این خلاصه اش. اگر اصل اصالة الطهارة و استصحاب در یک جهت جاری نشد، کار به علم اجمالی هم نداریم، جاری نشد، در طرف دیگر هم جاری نمی شود. چون علم اجمالی حالا ایشان تعبیرش کردند، منوط ببطالان ترجیح بلا مرجح. چون ایشان از زاویه اصول نگاه کردند.

ما عرض کردیم علم اجمالی را اصطلاحاً اسمش را گذاشتیم شبهات بسته مثل دایره بسته. ما این تعبیر را دیگر به کار بردیم که اینها ندارند. آن مواردی که ما شبهه داریم یا باز است یا بسته است. اگر باز باشد مثل این حرام آن حرام، این باز است. یا این حرام است یا آن، یک دایره بسته است. این دایره بسته را ما تعبیر کردیم به علم اجمالی. این اصطلاح ما بود.

پس این دایره بسته این باید تصویر بشود. خوب دقت بکنید. حالا ایشان تعبیرش چیست؟ منوط بالترجیح بلا مرجح. ما یک تعبیر قانونی تری کردیم غیر از این تعبیر ایشان. آن دایره باید بسته بشود. حالا اگر چه شد که دایره بسته نشد؛ خب طبعاً منجز نیست. تعبیر را دقت فرمودید؟ ایشان تعبیرشان منوط است به ترجیح بلا مرجح؛ انشاء الله واضح است چون اصالة الطهارة در این معارض است با آن و یکی هم مقدم نیست، پس تساقط می کنند علم اجمالی این علم در اینجا منجز می شود و شما نمی توانید اصول ترخیصی را جاری بکنید.

اما آن تصویری که ما عرض کردیم راحت تر است. حالا این تصورش این است؛ این دایره باید بسته بشود. حالا به یک نحوی دایره باز شد، وقتی دایره باز شد دیگر منجز نیست. مثلاً این اثناء سابقاً نجس بود، این یکی پاک بود. یک قطره خون در یکی افتاد، نمی دانم. الان آن ظرف دست راستی که از قبل نجس بود. از آن که اجتناب می کنیم آن که هیچی آن که نجس است. ظرف دست راستی هم می شود باز، دست چپی هم می شود باز، بسته نمی شود. آن دایره بسته ای که ما می خواستیم تصویر بکنیم با یک طرف نمی شود.

آن وقت مرحوم استاد اینجور تعبیر کردند ما این جور. حالا می توانید شما به جای این کلمات سه چهار سطر نوشته شده ممکن است مثلاً اصلاً گیج بشود تعابیر، تعبیر بکنید به انحلال حکمی مثلاً.

حالا ایشان مثال هایی زدند. این مثال ها همینطور که عرض کردم این متأسفانه در اصول ما یک خلطی شده بین بخش هایی که اصولی است با بخش هایی که فقه است.

منها ما لو علمنا اجمالا بوقوع النجاسة في احد المايعين ، اين بحث ، بحث اصولی است. یعنی اگر یک اصل محرز ، خوب دقت کنید ، ایشان البته نوشته. ما تصورمان اين است. و كان احدهما المعين محكوما بالنجاسة لاجل الاستصحاب مثلا ، مثلا یعنی اصل محرزى باشد. طبق اصل محرزى اين محكم به نجاست است. يك قطره خون افتاده ، از آن يکى اجتناب نمی خواهد. تعبير ایشان چون ترجيح بلا مرجح نیست تعبير ایشان. شما می گوید نجس همین است همین که الان سابقا نجس شده بود. فرض کنید مع المرجح تعبير من. تعبير بنده شک شما در دایره بسته نیست. اين دایره باز شد. چرا دایره باز شد؟ چون اين یک طرف که يجب الاجتناب ، آن طرف هم مشکوک است. پس اينها به هم پیوند پیدا نکردند. پیوند که پیدا نکردند می شود گفت علم اجمالی غير منجز است. علم شما که اين قطره خون یا در اين افتاده یا در آن افتاده ، اين منجز نبود. روشن شد تحليل ما با تحليل ایشان؟

آنوقت نکته فنی ایشان نوشتند مثلا استصحاب فلا تجرى فيه اصابة الطهارة بنفسها؛ اصابة الطهارة شك می کنیم در... اين نکته فنی به نظر ما اين است که هر اصلی که متصدی جانب موضوع بشود ، بر اصولی که متصدی جانب حکم است ، مقدم است. اصول موضوعيه همیشه مقدم هستند بر اصول حکميه. همان رتبه بندى که گفتیم.

استصحاب اصلی است که در ناحیه موضوع جریان پیدا می کند. یعنی استصحاب می آید می گوید هذا نجس. سابقا نجس بود حالا هم نجس است. بعد دو مرتبه علم پیدا کردیم ، خوب دقت کردید ، علم که آمد اين قطره خون یا در اين است یا در آن. ببینید ، اين علم دوم شما من توضیحاتش را عرض کردم دیگر تکرار نمی کنم ، علم اگر به مقدار معلومش حساب بکنیم کاشف باشد ، اين خب علم تفصیلی است ، مشکل ندارد. شما در علم اجمالی بیش از کاشف می خواهید تنجيز درست بکنید. سر علم اجمالی مشکلش همین است. چون کاشف چه مقدار است؟ یک ظرف نجس شد. شما در تنجيس چه می خواهید بگوئید؟ از هر دو اجتناب بکن. آن که معلوم شما نبود ، معلوم یک ظرف بود نه دو ظرف.

ولذا در کلمات اصحاب ما اين عنوان تنجيز علم اجمالی تفصيلا نوشتند تنجيز ، ما اين را برای اولین بار ندیدیم در عبارات اينها ، توضيح دادیم تنجيز در علم تفصیلی به مقدار کشف است. تنجيز در علم اجمالی اوسع از کشف است. اين همین کار مشکل کارش همین است. آن وقت اگر بخواهد اوسع از کشف بود ، دقت بکنید ، دیگر خواستیم اين را بعد بگوئیم حالا گفتیم دیگر بعد تکرار نکنیم. اگر بخواهیم اوسع از کشف اين اوسع از کشف عرض کردیم سه تا احتمال بلکه چهار تا احتمال. دو تا احتمال رئيسی بود. اين اوسع از کشف به لحاظ تصرف در موضوع اينجا هم علم اجمالی منجز است. تصرف در موضوع به اين معنا ، اين هم ملاقی خون است ، اين هم ملاقی خون است.

علم ما این را اثبات می کند. این هم ملاقی خون است این هم ملاقی خون است. خب باید اجتناب بکنیم. این که آقای خویی اینجا فرمودند اجتناب لازم نیست، علم لازم نیست، آن مقدمه مضمره در ضمن است، نه ایشان همه اصولیین گفتند. آن مقدمه مضمره در ذهنشان است.

آن مقدمه مضمره این است؛ ما می خواهیم توسعه بدهیم به لحاظ وجوب اجتناب. خوب دقت کنید. نه به لحاظ موضوع. این را چند بار گفتیم دیگر روشن شد. اگر بخواهیم به لحاظ وجوب اجتناب توسعه بدهیم، خب این ظرف دست راستی که ما اجتناب داشتیم. این از باب علم اجمالی نیامد. این علم اجمالی باشد یا نباشد، ما وجوب اجتناب از این یکی داشتیم. می ماند وجوب اجتناب از آن یکی؛ آن یکی هم در دایره بسته نیست، در دایره باز است.

پس سرایشان از این راه وارد شدند. حالا ما دیگر حالا خود آقایان مطالعه کنند چون خیلی طولانی شد. من دلم نمی خواست این مطلب، چون خیلی هایش را هم قبول نداریم.

و منها یک مثال دیگری باز ایشان می زنند. لو كان مجرد الشك منجزا للتكليف في بعض الاطراف؛ این را ما سابقا توضیح دادیم، مرحوم شیخ هم دارد. در رسائل دیگر در حوزه ها تقریبا جا افتاده اگر از رسائل خوب خوانده باشند. ما در مواردی در اصول در قاعده در بحث اصول، می گوئیم خود شک ترتیب آثار دارد. اگر خود شک ترتیب آثار داشت، شارع دیگر نمی خواهد، نمی خواهد نه عقلا نه شارع تصرف دیگری بکنند. مثلا اگر ما شک کردیم زید بچه دارد یا نه، همین که شک کردم می گوئیم اصالة العدم جاری نمی شود. این اصالة العدم در فرض شک. خب کافی است دیگر، می گوئیم شک می کنیم بچه دارد یا نه، دیدیم بچه آمده مشکل ندارد.

آیا می گوئیم این زید تا دیروز بچه نداشت، آن بچه نداشتن را توسعه بدهیم به امروز؟ تصور بکنید. می گویند نه دیگر احتیاج نیست. اصالة العدم طبیعتش بر استصحاب مقدم است. چرا؟ چون در اصالة العدم به مجرد شک جاری می شود. همین که شک نه اصل عدم شک. در استصحاب تنزیل می خواهد. یک تصرفی می خواهد. بگوید من می دانم دیروز بچه نداشت، آن بچه نداشتن دیروز را به امروز می کشم. این تصرف است. بنای علما به این است؛ اگر ما در جایی اثر آمد و مجردش کرد، دیگر دنبال تنزیل نمی رویم دیگر. معنا ندارد دنبال تنزیل برویم.

همین شق در باب حجیت ظن آورده، اگر ما شک کردیم در حجیت ظن، به مجرد اینکه شک کردیم اصل عدم حجیت است. یا می‌خواهیم چیز دیگری بگوییم، می‌گوییم شک می‌کنیم در حجیت ظن، نمی‌دانیم شارع ظن را حجت قرار داده یا نه، استصحاب عدم جعل حجیت برای ظن. خب نمی‌خواهد، استصحاب جعل حجیت نمی‌خواهد. در رسائل در بحث اول ظن دارد.

و این نکته درست هم هست. یک نکته فنی صحیحی هم هست. عرض کردم سابقا انصافا در کتب اهل سنت و شیعه و فروع فقهی که گفته شده، مخصوصا در مسائل تنازع در کتاب بیع و نکاح و نمی‌دانم اجاره و اینها، تنازع، اصلش هم از سنی‌هاست، خیلی اصول غیر معقول جاری کردند. انصافا در طول این مدت خیلی اصول بی‌سر و ته و هم مشکل فقهی دارد، هم مشکل اصولی دارد. یک مقداری اصولیین شیعه متأخر ما انصافا تا حد زیادی تنقیح کردند اصول را.

یکی از نکات این است؛ اگر یک جایی اثر هم یکی است هیچ فرقی نمی‌کند. می‌خواهد بگوید زید بچه ندارد. اثرش یکی است. یک دفعه به مجرد شک اثر را بار می‌کند؛ یک دفعه با تنزیل همان اثر را می‌خواهیم بار کنیم. اثر هم یکی است. شک می‌کنیم ظن حجت است یا نه؛ اصاله جاری می‌شود. مجرد شک کافی است برای حکم به عدم حجیت.

اما شک می‌کنیم ظن حجت است، می‌گوییم شارع مقدس خیلی چیزها را قرار داد، نمی‌دانیم حجیت را برای شک قرار داد یا نه، برای ظن قرار داد؟ اصل عدم جعل شارع حجیت برای ظن. آن نتیجه همان شد با یکی اول. شیخ می‌گوید دیگر این جاری نمی‌شود. ولو نتیجه‌اش یکی است. چرا؟ چون اگر شما به مجرد شک اثر را بار کردید، دیگر به تنزیل چه کار دارید؟ نکته تنزیل چیست؟ چه می‌خواهید تنزیل کنید؟ ولو اثر یکی است، اثر فرقی نکرده، دقت کردید؟

ایشان آقای خویی دقت کنید عبارت آقای خویی را، ما لو کان مجرد الشک منجزا، می‌گوید گاهی اوقات خود شک تنجیز تکلیف می‌آورد، خود شک. اگر خود شک تنجیز تکلیف آورد دیگر نمی‌خواهد از راه علم اجمالی وارد شویم. این خلاصه حرف ایشان.

پس این نکته دوم ایشان هم اصولی است. مثلا من مثال می‌زنم.

کما لو علمنا اجمالا بانالم نأت بصلاة العصر او بصلاة العشاء؛ شب است، فرض کنید ساعت دو بعد از غروب آفتاب بعد از اذان، شک می‌کنم نماز عصر نخواندم یا نماز عشاء. خوب دقت کنید. و کان ذلک فی اللیل، فان مجرد الشک فی الاتیان بصلاة العشاء یکفی، علم اجمالی می‌خواهد، ببینید این مجرد در مقابل علم اجمالی. کلمه مجرد یعنی ضمیمه علم اجمالی. خب شما علم اجمالی دارید که انجام ندادید، می‌گوییم به علم اجمالی هر دو را انجام داده. یا نماز عصر نخوانده، نماز عشاء، هر دو را... آقای خویی می‌گوید نه این نماز

عصر با نماز عشاء فرق می کنند. در نماز عشاء همین که شک کردید شما مدام در وقت هستید شک کردید که نماز خواندید یا نه، باید ایتان بکنید. به علم اجمالی هم کار ندارد.

فان مجرد الشک فی الاتیان بصلاة العشاء یکفی فی تجیز التکلیف بالنسبة اليها، روشن شد؟ نسبت به نماز عشاء شک کافی است. لبقاء الوقت؛ چون وقت باقی است خب. فوجوب الاتیان بها، دقت کنید، فوجوب الاتیان بها لا يحتاج الى جریان اصالة عدم الاتیان، چون شما می گوید من می دانم یکی را نخواندید، اصل عدم این است، اصل عدم، نمی سازد، این دو تا با هم تعارض می کنند، پس باید انجام بدهم.

فلا يحتاج الى جریان اصالة؛ دیگر نمی خواهیم اصالة عدم، حتی اصالة عدم هم نمی خواهیم چه برسد به استصحاب.

فلا مانع من الرجوع الى الاصل فی الطرف الاخر؛ پس نسبت به اصل ما اصل را جاری بکنیم. وهو صلاة العصر. فیرجع به اصطلاح الى قاعدة الحیلولة، من همین تازگی بود، شاید یکی دو ماه قبل، یک توضیحی دادم یک قاعده ای است در لسان علمای متأخر ما، خیلی کاربرد ندارد، نه اینکه جزو قواعد مهم باشد، به اسم قاعده حیلولة. قاعده حیلولة این است که اگر انسان بعد از وقت شک کرد در اینکه نماز را انجام داده یا نه، قاعده حیلولة می گوید فقد دخل حایل، حالا که حایل واقع شد دیگر نمی خواهد انجام بدهی. این چون در کلمه دارد فقد دخل حائل، اسم این را قاعده حیلولة گذاشتند.

پس فلا مانع، فیرجع الى قاعدة الحیلولة او اصالة عدم وجوب القضاء، شک می کنیم چون قضاء به امر جدید است. قضاء نماز عصر واجب هست یا نه، اصل عدم وجوب قضاء است. آن وقت اصل عدم وجوب قضا در نماز عشاء نمی آید؛ چون نماز عشاء با قطع نظر از اصلا باید انجام داده بشود.

فیرجع الى قاعدة الحیلولة او اصالة عدم وجوب القضاء؛ و یک بار دیگر هم اگر یاد آقایان باشد این را متعرض شدیم. مرحوم آقای خویی قاعده حیلولة یک جای دیگر گذشت این مسئله. قاعده حیلولة را جزو اصول تنزیلی گرفتند. اما قاعده عدم وجوب قضاء را مثل اصالة البرائة، اصل غیر تنزیلی گرفتند. این سابقا هم گذشت. یک جا هم تعارض داشت گفتم.

غرض قاعده حیلولة قبل از این بحثها در بحثهای تنبیهاات برائت به نظرم حالا به ذهنم نیست کجاست، اما خب همان جا گذشت در همین کتاب ایشان. و عرض کردیم آنجا ایشان قاعده حیلولة را مثل اصل تنزیل مثل استصحاب گرفتند، مثل قاعده سوق مسلم گرفتند. مثل فرض کنید مثلاً قاعده ید مسلم گرفتند. آن را به عنوان اصل تنزیلی گرفتند.

.....
اصالة عدم وجوب قضاء هم مثل براءة؛ براءة وجوب قضاء، اصل غیر تنزیلی گرفتند.

لکون القضاء بفرض جدید و الاصل عدمه؛ و ما توضیح دادیم عرض کردیم ظاهراً همان روز هم روایتش را خواندیم. عرض کردیم اصالة عدم قضاء با قاعده حیلولة یکی است. قاعده حیلولة در کلمات آمده، خیال کرده یک اصل تنزیلی است. ما چیزی به نام قاعده حیلولة مستقلاً نداریم.

آن روایت هم همین است، می گوید حائلی آمد، شما اگر نماز نخواندید، دخل حائل، آن وقت در حقیقت می خواهد بگوید شک می کنید که آیا قضاء واجب است، اصل عدمش است.

ما چیزی به نام قاعده حیلولة که اصل تنزیلی هم باشد یا اصل محرز باشد در قبال اصالة البرائة عن القضاء، اصالة عدم وجوب القضاء نداریم. این را چند بار دیگر هم عرض کردیم. در عبارت مرحوم استاد آمده، اینجا هم آمده که دو تا گرفتند. یک جا آمده که تصریح می کند یکی تنزیلی است و یکی غیر تنزیلی. هیچ کدام اینها درست نیست. اصولاً ما یک قاعده بیشتر نداریم. حیلولة هم خبر روایت تعبیر به حائل کرده، حائل فقد دخل حائل. و آن نکته اش همان است که وقت گذشته، حالا که وقت گذشته شک می کنیم و چون قضاء به امر جدید است، اصل بر عدم قضاء است.

پس این یک.

س: غیر صلاة هم داریم؟

ج: بله هر چه که موقت باشد فرقی نمی کند. هر چه که قضاء بخواند. صوم هم همین طور است. فرقی نمی کند.

اصلاً قاعده حیلولة نداریم. چیزی به اسم قاعده حیلولة نداریم. این راجع به این.

راجع به نکته دوم که این خیلی فنی است خواهش می کنم آقایان دقت بکنند. عرض کردم وقتی خواندم و منها، ما لو کان، آقای خویی این فرع، این فرع را دقت بکنید. آن فرع این است؛ در شب شک کرد، یعنی یقین کرد یا نماز عصر نخوانده یا نماز عشاء. آقایان می گویند در اینجا بلند شود نماز عشاء را بخواند، چون شک در وقت دارد و نماز عصر هم لازم نیست بخواند، علم اجمالی منجز نیست اصطلاحشان.

آقای خویی آمدند یک تحلیل اصولی دادند. تحلیل اصولی به اینکه قبل از علم اجمالی ما منجز داریم برای نماز عشاء. و آن مجرد شک منجز است. این تحلیل اصولی. ما ذهنمان این است که این تحلیل فقهی دارد. اصولی ندارد با ایشان مخالف است. حالا غیر از آن قاعده حیلولة. یعنی نکته فنی در اینجا آن است که ما در فقه داریم که اگر وقت خارج شد قضاء به امر جدید است، اما مادام وقت هست، دیگر قضاء باید بکند، انجام بدهد دو مرتبه، یعنی دو مرتبه نه قضاء، اعاده باید بکند. این نکته در فقه است نه در اصول.

ایشان می خواهد بگوید اینجا مجرد شک کافی است. نه این نکته اصولی ندارد. اگر شارع مقدس دستور داده بود که قضاء هم مثلاً اقض مافات کما فات، نداریم چنین روایتی نداریم. اگر دستور داده بود که هر نمازی که فوت شده، خوب دقت بکنید، به هر عنوان، قضایش واجب است مگر جاهایی که شارع گفته باشد. اگر چنین دستوری داده بود، قطعاً در ما نحن فیه هم باید هر دو نماز را می خواند. قطعاً در ما نحن فیه هر دو نماز بود. چون ما چنین دستوری نداریم.

و لذا کرارا عرض شده قضاء واجب است در مواردی که نص وارد شده. جایی که نص وارد نشده، قضاء واجب نیست.

پس ما نکته این مسئله، این هم نمی خواستیم، می خواستیم آخر بحث، دیگر دیدیم طول بکشد آخر بحث بخواهیم اینها را برگردیم طول می کشد. پس این منهای دومی که ایشان فرمود، اصل مطلب ایشان به عنوان فرع فقهی درست است. اصل مطلب درست است. در شب شک کرد نماز عصر نخوانده یا نماز عشاء، یقیناً یکی را نخوانده. نماز عشاء را بخواند نماز عصر لازم نیست. اصل این مطلب درست است. فتوایی که ایشان فرمودند درست است.

انما الکلام تحلیلش است. آیا این نکته اش یک نکته اصولی است که ایشان آوردند که اینجا مجرد شک منجز است؟ مجرد شک کافی است؟ نکته اصولی است؟ یا در ما نحن فیه نکته فقهی است، نکته اصولی نیست. و آن نکته فقهی این است که ما راجع به قضاء امر جدید می خواهیم. اینجا هم نداریم نماز عصر قضاء شده، آن یکی داریم. این نکته اش این است.

و الا اگر ما داشتیم شما اگر قضاء واجب است، حالا در نماز عشاء به مجرد شک هم کافی بود. مجرد شکش هم موثر نبود معذرت می خواهم، مجرد شک هم موثر نبود. نه نکته مجرد شک است. نکته تعبد شرعی است که قضاء به امر جدید است. و الا اگر ما داشتیم کل صلاة از وقتش خارج شد باید انجام بدهی، مگر علم پیدا کنی در وقت انجام بدهی. حالا چنین دلیلی اگر داشتیم. اگر چنین دلیلی داشتیم در ما نحن فیه هر دو نماز را باید می خواندیم. این نکته ای که ایشان فرمودند کافی نیست. نکته نکته اصولی نیست، نکته فقهی است.

این هم اشکال به اینجا. مضافاً به اینکه این مطلبی هم که در قاعده حیلولة فرمودند آن هم تمام نیست.

و منها ما لو علمنا، یکی از این موارد این است. لو علمنا بنجاسة احد المایعین، ثم علمنا اجمالا بوقوع نجاسة فی احدهما او فی اناء ثالث؛ این را هم گذشت. ایشان هم اشکال ایشان حاشیه زده تنبیه رابع صفحه فلان. آنجا هم ما متعرض شدیم.

این اصطلاحشان این است؛ گاهی اوقات علم اجمالی به یک علم اجمالی دیگری منحل می شود. خوب دقت می کنید؟ مثلاً ما علم اجمالی داشتیم یا ظرف دست راستی نجس است یا ظرف دست چپی. بعد باز دیدیم یک قطره خونی افتاد، یا دریکی یا در سومی. یا به لباس فرض کنید. در یک سومی، اناء سوم. خب حالا این علم اجمالی دوم منجز است؟ شما از اناء سوم هم باید... می گوید نه، چون شما اول یک علم اجمالی داشتید که از دست راستی و دست چپی باید اجتناب بکنید. داشتید، این منجز شد دیگر.

بعد آمد یک علم جدید؛ یا از اناء دست چپی یا اناء دیگری، سومی. خب این اناء دست چپی که خودش منجز داشت، وجوب اجتناب داشت. پس این علم اجمالی دوم تأثیر نمی کند نسبت به آن. آن یک اناء سومی هم اصالة الطهارة جاری می شود. این خلاصه ایشان. روشن شد؟

علم اجمالی اگر بعد از یک علم اجمالی اولی بیاید منجز نیست. انحلال پیدامی کند. انحلال علم اجمالی به علم اجمالی. علم اجمالی اول شما بین ظرف دست راستی و دست چپی؛ علم اجمالی دوم شما ظرف دست چپی با یک اناء سومی. ایشان می گوید این دومی منجز نیست. چون علم اجمالی اول که آمد منجز بود، هر دو را باید اجتناب می کردید. درست شد؟ حالا علم اجمالی بعدی آمد. علم اجمالی بعدی آن ظرف دست چپی که اجتناب لازم بود، به خاطر ۴۸:۲۳ بعدی اش هم برائت.

و دیگر حالا خودتان بخوانید. بعد ایشان می گوید ومقامنا من هذا القبیل بعینه، بحث ملاقات از این قبیل است. روشن شد؟ بحث ملاقات ایشان جواب شیخ انصاری را از این راه، جواب شبهه را از این راه می دهند که ما در حقیقت در ملاقات از این قبیل است. و باز ما این مطلب را توضیح دادیم که این مطلبی که ایشان فرمودند درست نیست. علم اجمالی با علم اجمالی منحل نمی شود. این مطلبش گذشت. حالا بحث بر می گردد به تطبیق ما نحن فیہ انشاء الله بعد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين